

۱۶۸۲۸

کیفیت اثر	مجله
مجموعه بارفراشته ۱۳۶۸	تاریخ نشر:
۲۸	شماره
۲۸	شماره مسلسل
مجموعه	محل نشر
نارس	زبان
صورتی مصباح	نویسنده
۴۸ - ۵۹	تعداد صفحات
رابطه قرآن با علوم بشری	موضوع
	سرفصلها
	کیفیت
	ملاحظات

رابطه قرآن با علوم بشری

محمد تقی مصباح

کیهان اندیشه: آیا قرآن صرفاً یک کتاب اخلاقی است و فقط به بیان ارزشها اکتفا کرده و در زمینه فلسفه سیاسی و سیستمهای اجتماعی سخن خاصی ندارد و مردم را در این امور به خود و انهاده تا بنا بر شرایط هر زمان، خود تصمیم بگیرند، یا چنین نیست؟

— برای پاسخگویی به این سؤال باید نخست چند موضوع را مورد بررسی قرار داد: اولین موضوع این است که کسی که معتقد است قرآن فقط بیانگر ارزشهای اخلاقی است، رسالت قرآن را چه می‌داند و اصولاً ارزشهای اخلاقی را اموری ثابت می‌شمارد، یا اعتباری و تابع میلها و سلیقه‌های شخصی! آیا معتقد است که این ارزشها در همه ادیان و شرایع یکسانند، یا هر شریعت، تعیین‌کننده ارزشهایی مخصوص به خود است؟

کسی که ارزشهای اخلاقی را امری نسبی و اعتباری بداند، اصولاً قرآن را حتی در زمینه بیان ارزشها، از فراگیری نسبت به همه عصرها و نسلها و نیز جاودانگی، دور پنداشته تا چه رسد به بیان فلسفه تاریخ و ترسیم سیستمهای اجتماعی! در این نگرش، قرآن — العیاذ باللہ — لغو و بیفایده خواهد بود. و کسی که مختصر آشنایی با اسلام داشته باشد، چنین نگرشی را به اسلام نسبت نداده و سعی در تطبیق قرآن و روایات بر این نظریه نخواهد داشت.

بعلاوه، از این افراد باید پرسید: اگر قرآن در مسائل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ساکت است و آنها را به عقل و شناخت مردمان هر عصر و انهاده و تنها عهده‌دار بیان ارزشهای اخلاقی است، چرا شناخت ارزشهای اخلاقی را نیز به عقل مردم واگذار نکرده است؟ آیا عقل مردم که ملاک تشخیص همه مصالح اجتماعی و سیاسی است، از شناخت ارزشهای اخلاقی ناتوان است! با اینکه تشخیص ارزشهای اخلاقی، به مراتب سهل‌تر از شناخت اصول صحیح اقتصادی و سیاست و... می‌باشد.

البته کسی که می‌گوید قرآن فقط عهده‌دار بیان ارزشهای اخلاقی است، ممکن است قائل به نسبی بودن اخلاق نباشد و بیان قرآن را چه در باب ارزشهای اخلاقی و چه در زمینه اعتقادات چون توحید و معاد و... مطلق و ثابت بداند.

در این صورت باید منظور از واگذاری امور سیاسی و اجتماعی به خود مردم تبیین شود، زیرا اگر منظور این باشد که اسلام حتی در زمینه مبانی اصولی و ثابت سیاست و اقتصاد و سایر مسائل انسانی فاقد هرگونه نظر است، سخن درستی نمی‌نماید.

ولی اگر منظور این باشد که اسلام در کنار ارزشهای اخلاقی به اصول ثابت دیگری در حیطه موضوعات سیاسی و اقتصادی و انسانی نیز پرداخته است اما به ابعاد متغیر هر یک از این امور، یعنی مسائل فرعی و جزئی که تابع شرایط زمان و مکان و امکانات و نیازهاست نپرداخته است.

بعنوان مثال، اسلام در زمینه سیاست و حکومت و اوصاف رهبری و حاکم، نظام اسلامی اصول ثابت و غیرقابل تغییری را مشخص کرده است مثل قواعد کلی سیاست، اقتصاد و حقوق ولی اینکه شکل حکومت جمهوری باشد یا بگونه دیگر و اینکه سیاست‌گذاری توسط پارلمان یا هیئت وزیران صورت گیرد یا از طریق دیگر، در این زمینه‌های فرعی و اعتباری که با تغییر زمان و شرایط، نیازمند تغییر و دگرگونی است وارد نشده است. و آن را به نظر مردم با رعایت اصول ثابت، واگذار کرده است که اگر منظور این باشد، قابل پذیرش خواهد بود.

• کیهان اندیشه: اگر قرآن را عهده‌دار بیان اصول کلی سیاست بدانیم، آیا بیان اوصاف و خصایص رهبر و بیان اصول کلی، سیاستگذاران نظام اسلامی را به شیوه خاصی از تقسیم قدرت و قانونگذاری و... رهنمون نخواهد بود و آیا فلسفه سیاسی چیزی جز تبیین قدرت و تقسیم و توزیع آن است؟

- فلسفه سیاسی، غیر از نظام سیاسی و احکام جزئی آن است. آنچه شما بیان داشتید، همان اصول و ارزشهای ثابت است که گفته شد، باید اسلام بدانها نظر داشته باشد و قهر را رعایت آنها ضروری است و بکارگیری آنها جهت‌گیری‌ها و سمت و سوی این امور اجتماعی را مشخص می‌کند، ولی نه همه خصوصیات و ویژگی‌های آن را. مثلاً در رابطه با قضاوت، اسلام اوصاف اصلی قاضی مانند عدالت و عدم تبعیت از هوای نفس و... را بیان داشته است. اما اینکه چه کسی باید قاضی را تعیین کند، آیا رئیس حکومت یا مردم؟ خود قرآن از بیان این جهت، ساکت است.

• کیهان اندیشه: آیا این خصوصیتها، از روش پیامبر (ص) و معصومان و کلام آنان نیز استکشاف و شناسایی نمی‌شود؟

- در آن صورت نمی‌توان روشهای استنباط شده از سنت را، مستقیماً به قرآن نسبت داد، و ما در خصوص قرآن سخن می‌گوییم. البته در زمینه سنت هم باز نمی‌توان به همه خصوصیتهای مورد نیاز در همه اعصار یعنی جنبه‌های متغیر حکومت و سیاست و اقتصاد و... دست یافت. گرچه سنت در مقایسه با قرآن به برخی فروع و جزئیات نیز پرداخته است، ولی نه به همه آنها. مثلاً ما در هیچ روایتی نداریم که شهردار را مردم انتخاب کنند یا فرماندار و استاندار و یا مقامات بالاتر حکومت و یا اینکه اصولاً شهرداری لازم است یا خیر؟ البته اوصاف

زامدار جامعه و ضرورت اهتمام به امور مسلمانها و رعایت مصالح آنان و از این قبیل مسایل ثابت، در اسلام بیان گردیده است.

بنابراین، اگر منظور از فلسفه سیاسی همین اصولی باشد که جنبه کلیت و ثبات دارد، می‌توان گفت که اسلام علاوه بر ارائه ارزشهای اخلاقی، دارای فلسفه سیاسی و نظریه‌های اقتصادی و حقوقی نیز هست.

سخن در این محدوده واقعی است انکارناپذیر، و اگر کسی مطلب را تا بدین پایه نیز قبول نداشته باشد و بگوید اسلام جز به ارزشهای اخلاقی نپرداخته و حتی اصول کلی سیاست و حکومت و اقتصاد و حقوق را بیان نداشته ادعایی است به دور از واقعیت قرآن، زیرا سراسر قرآن، آمیخته به بیان احکام حقوقی، اقتصادی، حقوق بین‌الملل، احکام تجارت و مسائل اجتماعی است، مثلاً درباره قرض و دین آیه ۲۸۲ بقره حدود یک صفحه قرآن را بخود اختصاص داده که می‌گوید وقتی قرض می‌گیرید و قرض می‌دهید آن را ثبت کنید «لیکتب بینهم کاتب بالعدل» بعد به نویسندگان سفارش می‌کند که اگر به سواد آنان نیاز افتد از انجام این خدمت اجتماعی امتناع نورزند «ولایاب کاتب ان یکتب کما علمه الله»، سپس مسأله شاهد گرفتن را مطرح می‌کند و می‌فرماید دو شاهد مرد یا یک شاهد مرد و دو شاهد زن، باید بر این مدینه گواه گرفته شوند. و هرگاه در شرایطی ثبت کردن و گواه گرفتن میسر نبود از بدهکار رهن بگیرید «و ان کنتم علی سفر و لم تجدوا کاتباً فزانی مقبوضه» ولی در معامله‌های ساده و نقدی ثبت و استشهاد لازم نیست «الا ان تکون تجارة حاضرة تدبرونها بینکم فلیس علیکم جناح الا تکتبوا» آیا برآستی، این آیات ناظر بر احکام نیست؟!

آیا تحریم ربا و تحلیل بیع «احل الله البیع و حرم الربا» (بقره / ۲۷۵) احکام اقتصادی نیست؟! آیا آیات «السارق و السارقة فاقطعوا ایدیهم» (مائده / ۳۸) و «الزانیة و الزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة» (نور / ۲) و تأکید بر اینکه حدود باید در حضور مردم جاری شود و «لیشهد عذابهما طائفة من المؤمنین» (نور / ۲) آیا اینها احکام جزایی نمی‌باشد!

• کیهان اندیشه: کسانی که قرآن را فقط یک مجموعه ارزشهای اخلاقی معرفی می‌کنند، در تصویر و تبیین برداشت خود می‌گویند، رسالت قرآن انسان‌سازی و تربیت انسان صالح است و اگر این انسان صالح شکل بگیرد، خود می‌تواند نظامات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را به شکل صحیحی انتخاب کند و بکار گیرد، بنابراین شأن شرایع و کتب آسمانی از جمله اسلام و قرآن شأن انسان‌سازی در بعد معنوی است نه بیان نظامات اجتماعی.

بله چنانکه بخاطر دارید، من در آغاز بحث به این نکته اشاره کردم که دآوری در این باره که قرآن فقط یک کتاب اخلاقی است یا خیر، با نگرش انسان در زمینه رسالت قرآن، رابطه نزدیک و تنگاتنگ دارد.

کسی که می‌گوید: قرآن فقط یک کتاب اخلاقی انسان‌ساز است، باید دید که تفسیر او از انسان‌سازی چیست؟ آیا ساختن انسان فقط تصحیح رابطه او با معنویات و عالم غیب است؟!

اگر کسی چنین بگوید، باید ادعا کند که او انسان شایسته را از خود خداوند که خالق انسان شایسته است بهتر شناخته است!، زیرا خداوند شایستگی انسان را به شایسته بودن او در تمام ابعاد زندگی می‌داند، نه صرفاً در رابطه با امور معنویش، انسان دارای ابعاد گوناگون است و برای نیل به شایستگی باید همه ابعادش ساخته شود و رشد کند، نه تنها یک بعدش. البته اگر کسی رسالت قرآن را فقط در ساختن معنویات منحصر بداند، می‌تواند ادعا کند که قرآن کتاب انسان سازی است، ولی باید این قید را هم بدان بیفزاید که «فقط در یک بعد نه در همه ابعاد!» در حالی که زندگی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی انسان هم ابعاد دیگری از انسان است، اینکه ربا بخورد یا نخورد، امر به معروف نکند یا نکند، مبارزه با ظلم بنماید یا ننماید؟ اینها همه با کمال یافتن انسان در ارتباط است و همه این سطوح کمال متوجه یک نقطه، یعنی قرب به خداست و آن کمال نهایی حاصل نمی‌شود مگر از طریق کمال یافتن در همه این ابعاد.

پس اگر رسالت قرآن انسان سازی است، باید در همه ابعاد وجودی مادی و معنوی، فردی و اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، حقوقی و جزایی و... انسان را بسازد و رشد دهد، و گرنه ساختن یک بعدی، همانی است که مسیحیت از دین مسیح و انجیل تلقی دارد، و دین را از سیاست تفکیک می‌کند. و این تلقی پس از دوره رنسانس و تضاد کلیسا با دستگاه سلطنت و امپراطوریهای اروپا شکل گرفت، یک تلقی اصولی و منطقی نبود، بلکه مصالحه‌ای بود میان داعیه داران رهبری دینی و تشنگان حکومت اجتماعی، در جهت تقسیم قدرت.

متأسفانه برخی تحت تأثیر این مصالحه و جریانات جاری در اروپا قرار گرفته، والگوهایی مورد پسند خویش را از مسیحیت و اروپا می‌گیرند و می‌خواهند در اسلام و ایران هم پیاده کنند. و چون دارای چنین جسارتی نیستند که به صراحت اعلام کنند، موضوع جدایی دین از سیاست را زمزمه می‌نمایند.

با این حال کسی را متهم نمی‌کنیم، چرا که ممکن است کسانی باشند که به دلایل و شواهد دیگری، دین را از سیاست تفکیک کنند و اصولاً این سخن تازه نیست، بلکه در اوائل نهضت نیز کتابی توسط یکی از آساتید دانشگاه حقوق منتشر گردید.

وی آنجا اظهار کرده بود: اصلاً شأن اسلام فراتر از دخالت کردن در مسائل دنیوی است.»

با این بیان احترام آمیز، اسلام را در بند و حصار زندگی فردی و خصوصی، محصور و زندانی می‌کنند. تا از این رهگذر میدان برای دستبرد معاندان و سلطه جباران و بیگانگان باز شود و راه برای بیگانه پرستان هموار گردد.

اگر کسی اندک آشنایی با قرآن و اسلام داشته باشد نمی‌تواند، اسلام را در مجموعه قوانین اخلاقی محصور بداند لا اقل به عقیده شیعه، رسول خدا در امر حکومت دخالت کرد و جانشین تعیین فرمود. در بستر مرگ هم به تجهیز سپاه اسامه می‌اندیشید و بر آن اصرار داشت و فرمود: «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَن جِيشِ اسَامَةَ».

اگر اسلام به این امور اهتمام نداشت و فقط معنویات و اخلاق مورد نظرش بود، جا داشت که پیامبر اکرم (ص) به جای تجهیز سپاه، مردم را به اخلاق نیک و عبادت و آموز اخروی تذکر دهد!

* کیهان اندیشه: ممکن است کسانی که می گویند قرآن فقط یک مجموعه اخلاقی و اسلام یک برنامه ارزشی معنوی است، موضوع جهاد و مبارزه با ظلم و مسائل کلی مربوط به حکومت را از موضوعات مورد توجه اسلام بدانند، ولی معتقد باشند که اسلام به همین امور نیز از دید اخلاقی نگرسته و مبنای آنها، قبح ظلم و حسن عقل و پسندیده بودن عدل و اجرای آن و... می باشد. اصرار اینان حول این محور می چرخد که اسلام فاقد فلسفه سیاسی در مورد نظام اجتماعی است. مثلاً مرحوم علامه طباطبایی در المیزان می فرماید: از مجموع آیات بر می آید که قرآن دارای یک فلسفه سیاسی مشخصی در زمینه مسائل اجتماعی است و در چهارچوب همان فلسفه، بر نظام امامت (و به تعبیر قرآنی، ولی امر مسلمانها) تاکید می ورزد و اوصاف و مشخصاتی را برای او تعیین می کند. و حیطه اختیارات او را معلوم می سازد. و این خودش یک فلسفه است و می تواند در طول تاریخ مورد مراجعه جوامع قرار گیرد تا براساس آن وظیفه خویش را تبیین کنند. کسانی که اسلام را فاقد فلسفه سیاسی می دانند می گویند ذهن علامه در این جهت متأثر از فلسفه های سیاسی موجود است و می خواهد قرآن را بر این پدیده خارجی و نوظهور تطبیق دهد و قرآن، خود از این گونه مسایل ساکت است!

... بررسی افکار و گفتار و نوشته های دیگران، شرایط خاصی را می طلبد که در یک نگاه گذرا میسر نیست، و اینجانب الآن در مقام نقد سخن یا اندیشه فرد خاص نیستم و بحث را بر محور پرسشهای شما مطرح می کنم.

پس با صرف نظر از نقدها و برداشتهایی که از کلمات بزرگان صورت گرفته، آنچه باید عرض کنم این است: اصولاً باید ببینیم منظور از فلسفه سیاسی، فلسفه اجتماعی یا نظام سیاسی و نظام اقتصادی چیست؟ و سپس بدین نکته بپردازیم که آیا چنین فلسفه ها و نظاماتی در قرآن و اسلام مطرح هست یا خیر؟ این کار جلوی مغالطات لفظی را می گیرد.

یک سخن این است که قرآن کتاب فلسفه است یا نه؟ که قطعاً قرآن کتاب فلسفه نیست، نه فلسفه الهی و نه فلسفه بطور مطلق و نه فلسفه اخلاق و نه فلسفه سیاست و تاریخ، چنانکه قرآن، کتاب فیزیک و شیمی و سایر علوم هم نیست.

اگر کسی به این معنا بگوید که فلان فلسفه در قرآن نیست، سخن درستی است ولی اگر منظور این باشد که در قرآن بطور کلی مسائلی از سنخ مسائل فلسفی مطرح نشده است، نمی توان آن را پذیرفت، زیرا اصل اثبات وجود خدا و اثبات توحید، از جمله مباحث فلسفی و استدلالی است، مانند: «لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا» این یک قیاس منطقی استثنایی است. نظیر این مباحث در زمینه دیگر مسائل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، حقوقی و اخلاقی نیز در قرآن هست. اگر کسی به این معنا بگوید که اسلام دارای فلسفه استدلالی و فلسفه اجتماعی و... می باشد، قابل پذیرش است.

البته گاهی فلسفه در معنای دیگری نیز بکار گرفته می‌شود و آن مجموعه فرضیه‌هایی است که غیر قابل اثبات باشد، مخصوصاً در این عصر جدید، در اصطلاح پوزیتیویستی فلسفه در مقابل علم بکار گرفته می‌شود. اگر فلسفه را به این معنا بدانیم، باز باید بگوییم: قرآن فاقد فلسفه است و این هرگز عیب قرآن بشمار نمی‌رود.

مشکل این است که برخی میان «فلسفه» و «نظام» و «رژیم» خلط کرده و با طرح این اصطلاحات، معانی مبهمی را در ذهن خود تصویر می‌کنند. گاهی «فلسفه سیاسی» می‌گویند ولی نظام سیاسی یا «رژیم سیاسی» را اراده می‌کنند و...

کوتاه سخن اینکه می‌توان از قواعد و کلیاتی که در قرآن آمده نظام‌هایی را در زمینه مباحث سیاسی و اقتصادی استنباط کرد، اما نه بدان ترتیب که در کتابهای علمی بیان گردیده. یعنی مباحث سیاسی، تاریخی و اقتصادی و حقوقی قرآن به سبک کتابهای علمی تدوین نیافته، بلکه در این موارد اصول کلی ارائه می‌شود که نیاز به استنباط دارد، و این استنباط گاهی به نحو قطعی و گاه ظنی است، همانند مباحث فقهی. و در موارد ظنی ممکن است آرای مختلفی شکل گیرد و ابراز شود.

* کیهان اندیشه: پس از تفکیک اصطلاحات و تعیین معانی هر یک، خلاصه آیا می‌توان گفت چیزی به نام فلسفه سیاسی، فلسفه تاریخ، فلسفه اجتماعی در قرآن مطرح است؟

- در میان این فلسفه‌ها، فعلاً به فلسفه تاریخ نمی‌پردازیم، زیرا فلسفه تاریخ مشکل دیگری نیز دارد، و خود اندیشمندان اختلاف نظر دارند که اصولاً چیزی به نام فلسفه تاریخ وجود دارد یا خیر؟

بعضی معتقدند که فلسفه تاریخ، در واقع فلسفه اجتماع پویاست. و به تعبیری مسامحه‌آمیز، جامعه‌شناسی فلسفی پویا، خودش فلسفه تاریخ است. گروهی معتقدند که فلسفه تاریخ از فلسفه جامعه‌شناسی و مسائل مربوط به آن جداست و علاوه بر جامعه، تاریخ هم دارای واقعیتی مستقل و علی‌حده است و قانونمندی خاصی دارد.

به دلیل این اختلاف نظر هاست که معتقدم باید فعلاً فلسفه تاریخ را طرح نکنیم و به مباحث مورد اتفاق مانند فلسفه اخلاق و حقوق و... بپردازیم.

قرآن از سنخ مباحث مذکور مطالبی دارد و چنانکه گفتیم به صرف در برداشتن این سنخ مباحث نمی‌توان گفت قرآن کتاب فلسفه سیاسی یا اجتماعی است... است. همانطور که نمی‌توان گفت قرآن کتاب فقه است، بلکه بیانگر احکام فقهی هست، ولی کتاب فقه - به معنای اصطلاحی آن - نیست.

در قرآن سنتهای الهی در مورد تاریخ و جامعه و قوانین حاکم بر آنها ذکر شده است ولی با این حال، قرآن کتاب جامعه‌شناسی و فلسفه اجتماعی نیست. قرآن کتاب هدایت بشر و حاوی مطالب متنوعی است که به هدایت همه‌جانبه او مربوط می‌شود. و به هر موضوع تا بدان پایه پرداخته که اقتضای حکمت و مورد نیاز واقعی انسان بوده است.

* کیهان اندیشه: در قرآن آیاتی وجود دارد که بیانگر جامعیت آن است، مانند اینکه قرآن «تسبیاناً لیکل شیء» است و یا «لارطب و لایابس الا فی کتاب مبین» و... آیا از این آیات نمی‌توان نتیجه گرفت که هرچند بطور اجمال - همه مباحث مختلف اجتماعی و سیاسی و حقوقی مورد اشاره قرآن قرار گرفته است، و قرآن در رابطه با آنها حرف دارد؟

- یک بحث در تفسیر این گونه آیات مطرح است، مبنی بر اینکه: منظور از «کسل شیء» چیست؟ و «کتاب مبین» کدامست؟ بحث دیگر این است که با صرف نظر از این آیات، آیا قرآن بیان همه مسائل مورد نیاز انسان را برعهده دارد و به اجمال یا تفصیل بدانها پرداخته است، یا خیر؟

نیازهای انسان به دو بخش عمده تقسیم می‌شود: برخی در جهت تحصیل سعادت و کمال معنوی و هدایت و تربیت اوست، و دسته‌ای در راستای زندگی مادی و در جهت دستیابی به رفاه و نیازها و آرمانهای مادی.

بلی، قرآن به همه نیازهایی که در راستای سعادت دنیوی و اخروی بشر قرار داشته باشد، پاسخ داده است، گاهی به تفصیل و گاه به اجمال، یعنی این رسالت قرآن است و حکمت بالغه الهی مقتضی بیان این ابعاد است.

و در آیه فوق‌الذکر منظور از «تبیان» یا بیانی اعم از ظاهری و باطنی است (که بیان باطنی قرآن را کسی جز پیامبر (ص) و ائمه اطهار درک نمی‌کنند و در این فرض، افراد عادی از فهم آن حقایق عاجزند و نمی‌توانند پاسخ نیازها را خود از قرآن بگیرند).

و یا اینکه تبیان به معنای بیان ظاهری است، منتهی یک قید لَبّی دارد. و آن قید این است که قرآن برای هر چیزی که تأمین کننده سعادت واقعی انسان باشد، بیان دارد. نظیر این قید لبّی در آیات دیگری نیز مشهود است. قرآن درباره بلقیس می‌گوید: «واوتیت من کل شیء» (نمل ۲۳/۱) یعنی سلطنت بلقیس هیچ نقصی نداشت، همه چیز به او داده شده بود. ولی آیا هوایما و موشک و تانک هم داشت؟

مسئله منظور این است که هر چیزی در شأن سلطنت او و متناسب با حکومت او بوده، در اختیارش قرار داشته و از این جهت کمبودی نداشته است.

در اینجا هم وقتی گفته می‌شود قرآن بیان کننده هر چیز است، منظور هر چیزی است که بیانش در شأن قرآن باشد. بیان درمان سرطان یا فرمول ساخت فلان آلیاز، شأن و رسالت قرآن نیست. اما آیه «لارطب و لایابس الا فی کتاب مبین» بنابر برخی تفاسیر ربطی به موضوع مورد بحث ما ندارد. زیرا منظور از «کتاب مبین» ممکن است لوح محفوظ باشد نه این مجموعه.

* کیهان اندیشه: با اینکه متفکران در معنای فلسفه تاریخ دارای دیدگاههای مختلفی هستند، ولی نمی‌توان این واقعیت را نادیده گرفت که قرآن در زمینه تاریخ و جوامع بشری، اصول حاکمی را بعنوان سنتهای الهی معرفی کرده و آغاز و سیری و انجام قانونمند و هدفی مشخص برای آن معرفی نموده است، آیا این جز همان فلسفه تاریخ و فلسفه اجتماعی است؟

۱- اجمالاً قواعد و قوانینی از سوی خداوند بر جوامع انسانی حاکم است که قرآن نیز بدانها فی الجمله اشاره دارد، اما این اشاره‌ها در قالب یک نظام مبین و سیستم مدون قرار ندارد، همانگونه که مباحث فقهی قرآن دارای چنین نظامی نیست، یعنی در قرآن باب مشخصی به نام باب الفقه یا بخشی به نام فلسفه تاریخ، یا سلسله مباحثی زنجیره‌ای به نام سنت‌های اجتماعی نداریم، ولی حلقه‌های این سلسله مباحث در جای جای قرآن به مناسبت‌های مختلف قابل رؤیت است و این همان است که عرض شد در قرآن مباحثی از سنخ مباحث فلسفه الهی، فلسفه اخلاق، فلسفه سیاسی، و اجتماعی و حقوقی... وجود دارد. بی آنکه بتوانیم نام هر یک از آنها را بر قرآن اطلاق کنیم و قرآن را فلسفه حقوق یا اخلاق یا تاریخ... بدانیم.

بلی، اگر نظر گاهمان را از قرآن به سنت نیز توسعه دهیم، چون تفصیل و توضیح و تفسیر برخی از اجمالی‌های قرآن، به سنت و انهداده شده طبعاً به جزئیات بیشتری در مسائل مذکور می‌توان دست یافت.

* کیهان اندیشه: سخن ما این است که اگرچه قرآن در جزئیات امور وارد نشده ولی خطوط کلی و اصولی را در هر یک از این زمینه‌ها بیان داشته است، و همین خطوط کلی، اساس و مبنای فلسفه‌های یاد شده را تشکیل می‌دهد، و ارزش و اعتبار هر فلسفه اجتماعی و سیاسی و حقوقی... به همین اصول زیربنایی است. و اما فروع هم ممکن است متغیر باشد و هم می‌توان از طریق کاوش در اصول بدانها راه یافت و هم امکان دارد که قرآن بیان فروع را به پیامبر (ص) و معصومان (ع) ارجاع داده باشد. همانطور که در مباحث فقهی چنین است «اقیموا الصلاه» را قرآن می‌گوید، ولی کیفیت و شرایط و ارکان آن را سنت بیان می‌دارد.

به هر حال مهم در هر نظام و سیستم علمی و عملی همان خطوط کلی، عناصر زیر بنایی است که قرآن هم ضرورتاً بدانها پرداخته است و مثلاً در زمینه فلسفه تاریخ، تاریخ را بسوی کمال در حرکت می‌داند و سرانجام دین خود را بر همه ادیان پیروز معرفی می‌کند.

پس هیچ مانعی ندارد که بگوییم قرآن کتاب فقه، فلسفه سیاسی، فلسفه تاریخ، فلسفه اجتماعی، فلسفه اخلاق است. یعنی قرآن همه اینها هست، ولی در هیچکدام محصور نیست.

- من باز هم سخن گذشته‌ام را یادآور می‌شوم که در قرآن از سنخ این مباحث مطالبی آمده است و اگر به مجرد وجود این مطالب بتوانید قرآن را دارای فلسفه سیاسی و اجتماعی و فلسفه تاریخ معرفی کنید حرفی نداریم، ولی محتوای این مباحث در قرآن از حد اشاره‌هایی تجاوز نمی‌کند.

مثلاً اگر در قرآن موضوع فراگیری دین حق مطرح است «لیظهره علی الدین کله» و یا آیات دیگری که ممکن است برای حرکت تاریخ به سوی کمال مورد استناد قرار گیرد، گاهی دارای جنبه پیش‌گویی است و پیش‌گویی غیر از بیان یک قانون جامعه شناختی است. از این پیش‌گویی قرآن نمی‌توان نتیجه گرفت که جامعه بشری دارای سیر تکاملی بوده و هست و این را به صورت یک قانون به قرآن نسبت داد!

• کیهان اندیشه : آیا آن را، نفی می توان کرد؟

- نه، ولی نباید گمان برد که قرآن ضرورتاً باید به این گونه نظریات جامعه شناختی پرداخته و مثلاً سیر تکاملی یا عدم سیر تکاملی جامعه بشری را یادآور شده باشد.

و اگر قرآن، انسان را به سوی کمال دعوت کرده و با اوامر و نواهی خود آنان را به سوی کمال رهنمون می شود و مسأله احسان، امر به معروف و نهی از منکر، دفاع از مظلوم و مبارزه با ظلم و ظالم را مطرح می کند، اینها جامعه شناسی و فلسفه تاریخ نیست. زیرا در جامعه شناسی و فلسفه تاریخ و فلسفه سیاسی، سخن از امر ونهی، باید و نباید نیست بلکه سخن از کشف قوانین و واقعیتهاست، بی اینکه باید و نبایدی داشته باشد.

اگر قرآن می فرمود، سیر جوامع انسانی بعنوان یک قانون حاکم بر جامعه، همواره بسوی رشد است و هر جامعه ای که از پس جامعه دیگر شکل گیرد کامل تر از جامعه قبلی است، این می شد قانون جامعه شناختی (یا می فرمایید فلسفه تاریخ)، ولی چنین چیزی در قرآن نیست. و اصولاً ضرورتی ندارد که قرآن این مسائل را بعنوان یک مسأله مطرح کند و با این حال این مطلب را نمی توان نفی کرد که ممکن است از عبارات قرآن نظیر این گونه مسائل استنباط بشود، حال به شیوه استنباط قطعی باشد یا ظنی.

مثلاً غلبه نهایی حکومت حق بر هر حکومت دیگر، از جمله مسائلی است که به طور قطع می توان از قرآن نتیجه گرفت، زیرا هر کس به آیه «هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون» توجه کند، همین مطلب را خواهد فهمید. اما اینکه سیر جامعه از ابتدای تشکیل تا انتهای آن، دارای روند تکاملی بوده و هست، از هیچ آیه ای به طور یقین قابل استنباط نیست و اگر هم استنباط شود، بیش از حدس و گمان نخواهد بود.

و اگر بر این استنباطها نام فلسفه تاریخ یا فلسفه سیاسی و اجتماعی را اطلاق کنیم، البته کسی جلوی ما را نخواهد گرفت ولی باید دانست که این اصطلاحات در فرهنگ علوم جهانی دارای معنا و بار مشخصی است و از نظر فنی این درست نیست که ما اصطلاح جدیدی را نزد خود ابداع کنیم و صرفاً به دلیل تشابه لفظی دو اصطلاح بگوییم: مثلاً قرآن هم دارای فلسفه تاریخ و... است.

کسانی که در فلسفه تاریخ قائل به جبر تاریخنند، منکران جبر تاریخ را قائلان به تصادف بشمار می آورند و از جمله کسانی می دانند که جامعه را قانونمند نمی دانند. و اگر شما بگویید ما با اینکه جبر تاریخ را به معنایی که شما می گوئید قبول نداریم و با این حال جامعه را قانونمند می شناسیم و معتقدیم «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یتغیروا ما بانفسهم» آنها برای درک منظور شما نیاز به شناخت جدیدی دارند و این می شود یک اصطلاح نوین، چیزی غیر از آنچه آنها می گویند و اصطلاحی غیر از اصطلاح مورد نظر آنان. و اگر شما بخواهید با کسی بحث کنید باید دارای اصطلاح مشترک باشید. و گرنه رد ایرادها و نفی و اثباتها به یک موضوع باز نمی گردد، و مسأله ای حل نمی شود. و البته بسیاری از نزاعهای نظری بر محور ناشناخته بودن

اصطلاحات و عدم تنقیح موضوعات مورد نزاع می‌گردد.

بنابراین اطلاق اصطلاحاتی که در فرهنگ علوم بشری بار و معنای خاصی را دارد و اراده کردن معنایی غیر از معنای اصطلاحی رایج آن، اولاً در هر کاربرد، تیز به تبیین و توضیح دارد و ثانیاً نیازی به این وام‌گیری از اصطلاحات نیست. بلکه به جای اینکه مثلاً بگوییم قرآن، فلسفه اجتماعی دارد، می‌توانیم بگوییم قرآن درباره جوامع بشری سنتهایی را معرفی می‌کند.

* کیهان اندیشه: سؤال دیگر ما در این زمینه است که نقش پیشرفت علوم و دانش بشری در عمق و غنای تفسیر، تا چه پایه مؤثر بوده و هست؟

از آنجا که قرآن در هدایت انسان به همه ابعاد نظر داشته و از همه راههای ارزشمند و مؤثر بهره جسته است، در طرح مباحث عقیدتی و گاه اخلاقی به یک سلسله مسائل طبیعی نیز اشاره کرده است. مانند زندگی زنبور عسل «و اوحینا الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتاً...» و یا منافعی که در عسل نهفته است «شفاء للناس» و یا درباره ریزش باران از ابرها می‌فرماید: «الم تر ان الله یزجی سحاباً ثم یؤلّف بینه ثم یجعله رکاباً. فتری الودق یرخ من خلا له...» (نور/۴۳)

اشاره قرآن به این مسائل طبیعی، زمینه‌ای است برای گرایش دادن انسان به درک رحمت و حکمت الهی و نعمتهای او در حق انسان و نهایتاً شکر گزاری بندگان و اطاعت آنان از خداوند.

این نتیجه گیری، هم در گذشته میسر بوده و هم در عصر حاضر، منتهی رشد دانش طبیعی، بر آگاهی بیشتر انسان نسبت به تعبیر قرآنی و نیز عمق نعمت و حکمت خداوندی می‌تواند تأثیر بگذارد. در گذشته معنای حقیقی کوه یخ در آسمان آنچنانکه باید روشن نبود ولی امروز که بشر از جو گذشته و در فضا به گاوش پرداخته و به بررسی انواع ابرها نشسته، دریافته‌است که ابرهایی از کریستالهای بلورین و ذرات یخ تشکیل شده است و دقیقاً بر آنها کوه یخ صدق می‌کند.

اگر منظور از دخالت علوم در فهم بهتر قرآن، این گونه تأثیرها باشد، قابل پذیرش است. ولی نباید از این نکته غافل بود که آنچه به عنوان علم مطرح می‌شود، در همه موارد حقیقتاً علم نیست بلکه فرضیاتی است که بعدها ممکن است نقض شود. مانند نظریات دانشمندان پیشین درباره خرق و التیام و شکل طبقات آسمانها و افلاک، که بعدها ریشه آن زده شد و مسأله خرق و التیام افلاک بکلی از دایره علوم خارج گردید. ولی گروهی نادانسته در گذشته سعی داشته‌اند که قرآن را بر همین نظریه نادرست تطبیق کنند، و این اشتباهی است که برخی از علمای اسلام مرتکب شده‌اند.

* کیهان اندیشه: بله همانطور که فرمودید، گاه افراطهایی صورت گرفته است و این گاهی به خیال دفاع از اسلام صورت گرفته و گاه جنبه خودباختگی در برابر سایر فرهنگها را داشته و گاهی هم تحمیل ذوق و سلیقه شخصی بر قرآن بوده است.

• کیهان اندیشه: چنانکه این موضوع در تفاسیر یکی دو قرن اخیر مشهود است. مانند تفسیر رشیدرضا و طنطاوی و نیز نوشته‌های برخی از مصلحان مانند کواکبی. به هر حال آیا ضابطه‌ای می‌توان ارائه داشت که جلوی این گونه انراطها سد شود؟

- ما باید از گذشته تاریخ این درس را بیاموزیم که مفسرانی با داشتن انگیزه‌های خوب، دچار اشتباهاتی شده‌اند. که یکی از آنها همین خودباختگی در برابر فرهنگ دیگران است. و دیگری دفاع به شیوه یاد شده می‌باشد که این دو گرچه به لحاظ انگیزه متفاوت است، ولی در شیوه، واحد می‌باشد، زیرا در هر دو، قرآن بر مفاهیم خاصی تطبیق شده که نمی‌توان دلیل و حجت قانع کننده‌ای بر آن تطبیق، اقامه کرد. پایه این تطبیق‌ها ذوق، گمان و آرمان فردی و گروهی است، نه فهم حقیقت قرآن!

برای مصون ماندن از چنین لغزشهایی باید به هنگام مطالعه آیات وحی، خود را از هر گونه پیش‌داوری، دور سازیم و با بکارگیری اصول عقلانی محاوره و روشهای صحیح تفسیر به تأمل و تدبیر پردازیم. اگر مطلبی را به طور قطع و یقین از قرآن یا به کمک سنت، قطعی استفاده کردیم، آنگاه بگوییم نظر قرآن این است و بس، و هر نظریه خلاف آن، از نظر قرآن و اسلام باطل است، اثر چه همه دانشمندان بدان پایبند باشند، و اگر مطلبی را به شکل قطعی استنباط نکردیم، بلکه بدان ظن و گمان یافتیم، آنگاه بگوییم ما از قرآن چنین استظهار می‌کنیم و این برداشت و گمان ما است، ولی ممکن است معنای دیگری مراد قرآن باشد و بنا بر جزمیت حکم نمی‌کنیم.

البته برخی ممکن است بگویند که ما اصولاً نمی‌توانیم در حیطه معرفت، و شناخت دینی و قرآنی به مطلبی ثابت و یقینی راه یابیم، نه در مطالب عقلی و نه در مطالب نقلی، بلکه هر چه ما از قرآن و منابع دینی استنباط کنیم اگر در نظر خود ما مهم یقینی باشد، در واقع قطعی نیست و یقین ما یک جزمیت کاذب است، یک خیال و پندار واهی است! زیرا ممکن است فردا نظرمان عوض شود و به مطلب دیگری یقین پیدا کنیم.

این همان سخن رایج است که «همه معرفتها از جمله معرفت دینی در حال تحول و تغییر است و ثبات و دوام در هیچ سخن معرفتی وجود ندارد».

ما این بینش را قبول نداریم، و معتقدیم که انسان قادر است از طریق براهین عقلی به نتایج قطعی واقعی و غیرقابل تغییر راه یابد، به طوری که هیچ تحولی در نظام علمی قادر به خدشه‌دار کردن آن نباشد.

این گونه ادراک قطعی، در علوم عقلی و نیز مسائل منطقی میسر است و در استفاده معانی از الفاظ، اگر شیوه صحیح آن را بدانیم و قرائن کافی در اختیارمان باشد، نیز ممکن است.

ما بر اساس این باور که فی الجمله دارای معارف یقینی و غیر قابل تغییری هستیم، معتقدیم که انسان هر گاه از پیش‌داوریها فاصله گیرد، می‌تواند به یک سلسله مطالب یقینی برسد، و ادعای قاطعیت کند، هر چند نظر همه دانشمندان عصر خلاف آن باشد.

اگر پیشینیان، تحت تأثیر پیش‌داوریه‌ها قرار نمی‌گرفتند، «سماوات سبع» را بر افلاک و هیئت بطلمیوسی تطبیق نمی‌کردند و با مشاهده «و کل فی فلک یسبحون» ستارگان را شناور می‌دانستند نه مرکز در افلاک و می‌فهمیدند که سماوات قرآنی غیر از افلاک علم هیئت آن روز است.

امروز که بطلان آن فرضیه‌ها ثابت شده، متأسفانه برخی عبرت نگرفته و هنوز سعی دارند که قرآن را بر برخی نظریات علمی تطبیق دهند! برای تطبیق مفاهیم قرآنی بر امور طبیعی، باید طریق احتیاط را پیمود، نه نفی قطعی کرد و نه اثبات قطعی.

* کیهان‌اندیشه: بهر حال افراط و تفریط‌هایی در این زمینه‌ها وجود دارد، برخی همه معارف را ثابت و گروهی همه را متغیر دانسته‌اند، ولی باید دید که راه وسط و میانه کدام است؟

سدرست است که برخی افراط و گروهی تفریط کرده‌اند، ولی افراط و تفریط‌ها دلیل نمی‌شود که ما حد وسط آن دو را انتخاب کنیم، مثلاً اگر کسی می‌گوید: خدا واحد است و دیگری می‌گوید: هزار خدا وجود دارد! نمی‌توان گفت پس نظر صحیح این است که پانصد خدا وجود دارد!! بلکه اگر از افراط جداً احتراز شد که افراط است به دلیل زیاده‌روی باطل است و تفریط نیز همین‌گونه. برای یافتن نظر صحیح باید بر اساس ملاک‌های معتبر حرکت کرد.

در تفسیر قرآن، باید شیوه صحیح تفسیر را آموخت، و حتی‌الامکان خود را از پیش‌داوریه‌ها خالی ساخت. گرچه تخلیه کامل از پیش‌داوریه‌ها برای همه میسر نیست و چه بسا انسان توجه نداشته باشد که این‌پر داشت اومبنتی بر پیش‌داوری خاص او درباره فلان موضوع است و لی انسان می‌تواند سعی خود را در طریق اتکا بر اصول عقلی بدیهی بکار گیرد.

ابزار، در شناخت قرآن دو چیز است ۱ - بدیهیات عقلی ۲ - اصول محاوره عقلایی مطالب قطعی عقلی در حکم قرائن متصل به کلام است که در اصول آنها را قرائن لپی می‌نامند، بلکه در قضایای تاریخی و مطالب فقهی جز این دو، سند قطعی تاریخی، یا سند صحیح روایی هم بکار می‌آید.

* کیهان‌اندیشه: سهم علوم تجربی در شناخت معارف قرآنی بیشتر است، یا سهم علوم انسانی؟

- گرچه علوم تجربی از جزمیت و ثبات بیشتری برخوردار است و تحولات بنیادی در آن کمتر رخ می‌دهد، و نتایج آن نسبتاً قوی‌تر از نتایج علوم انسانی است، ولی ارتباط علوم انسانی با قرآن، بیش از علوم تجربی است، زیرا موضوع و هدف قرآن با علوم انسانی که اخلاق، جامعه، تاریخ، اقتصاد، حقوق و... را در بر می‌گیرد، پیوند زیادی دارد. برخلاف علوم تجربی که کار برد آن در معارف قرآنی، جنبه استطرادی دارد.